

دنیای بدون مرز

از نـــــــظر
سیاستمداران،
«مرز» مساله
مهمی است.
اصلا همه



حسین
شکیب راد
دبیر «نوجوانه»

د عواها سر مرز است. اگر مرز نباشد کجا بفهمیم که کی بر کجا حکومت کند؟ این که بعضی کشورها به کشورهای همسایه شان حمله و تا عمق چند صد کیلومتری پیشروی می کنند، به خاطر مرز است. اگر مرز نباشد و کشوری به کشور دیگر حمله کند از کجا بفهمیم تا کجا پیشروی کرده است؟ اصلا چرا راه دور برویم، همین جنگ تحمیلی خودمان سر مرز بود؛ یا لاقال بهانه ای بود که صدام و آن ده ها کشور حامی اش داشتند. و مرز یعنی سرحد، یعنی خط فاصل دو چیز.

وجود من و تو هم برای خودش یک کشور است. مخصوصا وقتی باور کنیم جهان در وجود ما خلاصه شده است. حتی عالمان و اهل اندیشه معتقدند دنیای درون ما خیلی بزرگتر از دنیای بیرون ماست. پس این کشور پهناور یا بهتر بگوییم، دنیای بزرگ هم برای خودش مرزی لازم دارد. انگار این روزها که صحبت از دهکده جهانی و برداشته شدن مرزهای ملی و دولتی است، در جهان انسان ها نیز مرزها دارد تغییر می کند. یک زمان چیزی که هر انسانی به آن عرق داشت همین آب و خاک و مرز و بوم بود. اصلا وقتی از کسی می خواستی خودش را تعریف کند؟ اول به کشورش اشاره می کرد.

اما مفهوم مرز در زمان نو به شکلی عوض شده که پروفایل خیلی از نوجوان ها به جای اشاره به کشور، با چیزهای دیگری پر شده است مثل: «یک پرسپولیسی دو آتیشه»، «ما سامسونگ بازاها»، «طرفداران گروه آتسو» و

این ماجرا در همین حد خلاصه نمی شود. انگار فضای مجازی مرز و حریم خصوصی ما را هم از بین برده است. هر روز تصاویر متعددی در شبکه های اجتماعی از خصوصی ترین بخش های زندگی افراد مختلف منتشر می شود و انگار هیچ کسی چیزی برای پنهان کردن ندارد.

گرچه گاهی هرکسی به خودش اجازه می دهد پای همین پست های خصوصی مان نظر شخصی اش را بگوید احتمالا چندتا لیچار هم بارمان کند، به ما برمی خورد یا جوابش را بدتر از خودش می دهیم یا کائنات را می بندیم یا عاقبت پست مربوط را پاک می کنیم.

ولی این کلاهی است که سرمان رفته است. همان ها که تئوری دنیای بدون مرز را برای غارت کشورهای کوچک ترین نهادند، حالا می خواهند پادمان بدهند که نباید چیزی را به زور از دیگران پنهان کنیم، چون بالاخره یک روز لو خواهد رفت!



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۶ ■ ۱۳ شهریور ۱۳۹۹



شما هم می تونید

شعر، داستان
یادداشت

یا متن های ادبی

خودتون روز

طریق ایمیل

ضمیمه که در

صفحه ۸ اومده

برامون ارسال

کنید تا در صفحه

قلمرو چاپ کنیم

«دروغ به سبک رادیو کوفه

به خبری که هم اکنون به دست من رسید، توجه فرمایید. عبید... بن زیاد، سردار نامدار اموی به فرمان یزید بن معاویه، با استقبال پرشکوه مردم وارد کوفه شد. (عکس هایی از استقبال مردم از امیر عبید...!...) وی در اقدامی قاطعانه نسبت به خائن و شورشیانی که در پی قیام مسلم بن عقیل، فرستاده حسین بن علی، علیه خلافت اموی اقدامات خطرناکی انجام داده بودند، به منبر رفت و به تبیین اوضاع موجود پرداخت. وی با اشاره به این که شورشیان و برهم زندگان آرامش ما قطعاً مجازات خواهند شد، اظهار کرد:

«برای مخالفان یزید از زهر کشنده ترم و برای هم پیمانانش از پدر مهربان تر» نماینده خلیفه در شهر کوفه با بیان این که سپاه عظیم شام در راه است و تمام مرتدینی که به امر خلیفه پشت کرده اند به بدترین شکل قلع و قمع خواهند شد، گفت: «هرکس اطاعت نکند منتظر قطع حقوق بیت المال

محدثه ناطقی
۱۸ ساله از اسلامشهر



و تبعید خانوادگی به نقاط دور دست باشد و بداند خون خود را بر من مباح کرده است.» وی همچنین با اشاره به لطف و رحمت یزید به کسانی که دست از این شورش و تفرقه میان مسلمین بردارند و به سوی حق بشتابند، در ازای تسلیم شمشیر، بشارت پاداش عظیم و بهره مندی از امنیت و رفاه در سایه خلیفه را داد. اقدام امروز امیر آرامش خاطر مادران و کودکانی شد که چند وقتی است از وحشت شمشیرهای به هوا برخاسته پیروان حسین و فریادهای جنگ طلبانه ایشان خود را در خانه حبس کرده اند. پس از این سخنرانی پرشور امیر، جمعی از بزرگان دلسوز وارد میدان شدند و به تبیین و هدایت قوم پرداختند. هم اکنون به لطف خداوند مردم در حال پراکندگی از دور مسلم هستند و به یاری خدا مسلم و حسین بن علی هم به زودی به سزای اعمال خود خواهند رسید و آرامش به جامعه بر خواهد گشت. امروز، ۸ ذی حجه سال ۶۰ هجری قمری، اذان ظهر به افق کوفه ساعت...

مریم امام
۱۸ ساله از تهران



«آماده آمده ایم

ما بدین درنه پی حشمت و جاه آمده ایم
عاشق روی تو و غرق گناه آمده ایم
نزد ارباب کرامت پی حاجت بروند
ما گداییم که محتاج نگاه آمده ایم
شب عالم ز ازل تا به ابد ظلمان است
ما پی نور به گرد رخ ماه آمده ایم
عاشقی را به زبان و به بیان حاجت نیست
ما به درگاه تو با غم به گواه آمده ایم
گرچه با روی سپیدان طلبیدی ما را
غرق شرمیم که با روی سیاه آمده ایم
ما ز توفان بلا سوی تو کشتی نجات
با دوصد خواهش و امید پناه آمده ایم
به ضریح تو دخیل است دل مشتاقان
می کشد عشق تو ما را که به راه آمده ایم
دست تو گرچه گشاینده غم هاست ولی
ما خریدار همان غصه و آه آمده ایم
کس به خود نامده این ره که به خود باز رود
با عنایاتی از آن حضرت شاه آمده ایم
ما به دنبال #شعاعی ز تو مصباح هدی
از شب تار جهان سوی پگاه آمده ایم

«حسینیة اعظم، همنوا با ایران

زنجان از آن رو پایتخت شور و شعور حسینی نام گرفت که مردمش عشق فرزندان علی (ع) و فاطمه الزهرا (س) را در دلشان پروراندند، مانند قطره آبی که در دل صدفی فرو می رود و سال های مدیدی طول می کشد تا به دُر تبدیل شود. مردم زنجان نیز عشق به امام حسین (ع)، زینب کبری (س) و ابوالفضل العباس (ع) را سال ها در دل خود پرورش دادند تا دو دُر گرانبها و بی نظیر از دل صدف جماعت بیرون بیاید. دو گوهر گران سنگ که چشم زمین و زمان را می نوازند و درخشش یکی مکمل تالو دیگری است. آیاتابه حال به این نکته توجه کرده اید که نهضت حسینی ترکیبی از رشادت و شهادت و صبر و استقامت است و زنجانی ها هر دوی این ارزش های والا را چه خوب پاس داشته اند. آنها در ۸ محرم عصر روز قبل تاسوعا با شتافتن برای شرکت در دسته عزاداری حسینیة اعظم زنجان به گرامیداشت شهادت و ایثار می روند و خود را مرید این مکتب و حسین (ع) را مراد خود معرفی می کنند و سه روز بعد فردای عاشورای حسینی همنوا با ایران غم زده، اما پر از خشم یزید و یزیدیان زمان به پابوس زینب کبری (س) می آیند تا درس آموز مکتب صبر و استقامت باشند و این دو حرکت مردم شهر زنجان که طی سال های اخیر، حضور مردم سراسر ایران در آن مشهود است، شهرمان را به پایتخت شور و شعور حسینی بدل ساخته است. در پس حرکت این دودسته عزاداری نیز که متشکل از مردم این شهر است، هیات امنای دو مسجد بزرگ زنجان در تلاش و تکیاو هستند تا دست در دست هم این دو مراسم عظیم را هرچه بهتر و پرشکوه تر بر پا کنند و در این راه از هیچ خدمتی برای هم فروگذار نیستند.

داستان

شرط عبور

علی
مرتضوی نیا



به ایست بازرسی
شهر کاظمین که
رسیدیم جلوی ما را
گرفتند.

ما مور بازرسی
گذرنامه هایمان را چک کرد و گفت: امروز ورود ایرانی ها به کاظمین ممنوع است. راننده کمی با او صحبت کرد و دوباره حرفش را تکرار کرد؛ صحبت های آن مامور را برای خانواده ترجمه کردم. در ۱۹ سالگی و بعد از سه ترم ادبیات عرب خواندن، حالا شده بودم زبان بلد خانواده! آه از نهاد کل خانواده بلند شد، اما راننده رو به من گفت: کاظمین سه تا دروازه ورودی داره شاید اون دو تای دیگه

باز باشن، اما باید کرایه بیشتری بدین.

راننده حق داشت ولی ما فقط به اندازه هزینه سفر به کاظمین از مسوؤل کاروان دینار گرفته بودیم و پول دیگری همراهمان نبود.

این مساله را با ناراحتی به او گفتم. سکوت کرد و چیزی نگفت. پیش خودم گفتم حتما حرفم را باور نکرده است. چند باری که قسم حضرت عباس خوردم یک مرتبه گفت: ما مسلمونا که به هم دروغ نمی گیم؟! می گیم؟! با ترس و تعجب گفتم: نه.

من شما رو از دروازه بعدی رد می کنم ولی یه شرط داره.

چه شرطی؟!

من یه پسر ۱۵ ساله دارم، باید به من قول بدی وقتی از در حرم رفتی تو، اول از همه برا پسر من دعا کنی. پسر من